

# دست مقتدری در کار بوده که چنین حکم فرمایشی صادر شده

تهیه و تنظیم:

سودابه درویش کارمند معاونت آموزش

بیرید بدیهی است تمام نقشه های او نقش بر آب خواهد شد و دیگر هیچ کس به فکر این گونه فضولیها نمی افتد. بعد از کشته شدن این شخص قلدر دیگر هیچ کس نمی تواند حرفی بزند. ممکن است ما هم صورت مجلس تهیه کنیم که رضاخان خودکشی کرد یا به مرگ طبیعی و سگته مرد. دکتر رضا صحت هم که طبیب دربار است صورت مجلس را تصدیق خواهد کرد.

تصادف عجیب این بود که درج مقاله مزبور در روزنامه آتشفشان با نقشه و افکاری که نخست وزیر وقت (سپهد علی رزم آرا) در سر داشت اصطکاک و برخورد پیدا می کرد. نامبرده نقشه سلطنت را کشیده و در کار اجرای آن بود. انتشار این مقاله برای رزم آرا زنگ خطری به شمار می آمد چنان که طولی نکشید او را در مسجد شاه ترور کردند و با اصابت سه گلوله بدرود زندگانی گفت و نقشه او برای همیشه نقش بر آب شد. برخلاف انتظار نامه ای از شهربانی کل کشور رسید مشعر بر این که مندرجات روزنامه آتشفشان شامل توهین به خانواده سلطنتی بوده و روزنامه و مدیر روزنامه توقیف می شود. شرحی مبنی بر اعلام جرم نیز به دادسرای شهرستان نوشته است:

«شماره ۲۹/۵/۲۱/۱۷۲۰۰ دادسرای شهرستان تهران

نظر به اینکه در شماره ۲۰ روزنامه آتشفشان یک سلسله مطالب اهانت آمیز راجع به خانواده سلطنت درج شده که منطبق با بند الف ماده واحد قانون اصلاح قانون مطبوعات مصوب اسفندماه ۱۳۲۷ به نظر می رسد لذا روزنامه مزبور را توقیف و اوراق منتشره ضبط دستور بازداشت مرتکب را نیز صادر اکنون یک شماره از آن برای تعقیب قضیه ارسال خواهمند است مقرر فرمایید نتیجه رسیدگی را اعلام دارند. رییس کل شهربانی کشور سرتیپ دفتری». بر مبنای این نامه دادسرای شهرستان تهران علیه اینجانب اقامه دعوی کیفری نموده و پرونده ای به اتهام اینجانب در شعبه ۱۳ دادگاه جنحه تهران تشکیل گردید. رییس دادگاه به نام فیروزپور و دادیار دادسرا در دادگاه مزبور قاضی عسگر هر

آنچه می آید بخششی از کتاب «خاطرات یک وکیل» نوشته ادیب رضوی است. وی که مدیر مسئول روزنامه ای به نام آتشفشان بوده در دوره پهلوی طی مقاله ای یکی از شکایات رضا شاه را منتشر می کند. همزمان با این کار وی سپهبد رزم آرا در حال کشیدن نقشه سرنگونی سلطنت محمدرضا شاه بوده و چاپ این مقاله را با وضعیت خود منطبق ندانسته است. لذا سبب توقیف روزنامه مذکور می شود. با هم می خوانیم.

موقعی که روزنامه آتشفشان به مدیریت اینجانب منتشر می شد در شماره ۲۰ مورخ ۲۹/۵/۲۱ مقاله ای تحت عنوان (رضاشاه شکایت می کند) درج شده بود که رضا شاه در دادگاه ملی علیه قوام السلطنه (احمد قوام) به شرح زیر اعلام شکایت می نماید:

«هیات محترم دادگاه در نظر دارند موقعی که جرائم این شخص را توضیح می دادم هزار مطلب گفتنی را نگفتم و به اختصار برگزار شد حالا یک موضوع به خاطر آمد اجازت می خواهم عرض کنم؟ در اواخر سلطنت احمد شاه موقعی که من می خواستم به سلطنت آل قاجار خاتمه بدهم و نقشه وسیع آبادی و استقلال ممکنات را کشیده بودم، همین قوام السلطنه که به عقیده من از تمام این متهمین بیشتر مقصر است نقشه خطرناکی را کشیده بود و می خواست با اجرای آن نقشه و از بین بردن من مملکت را به نیستی و خرابی و زوال سوق دهد. قوام السلطنه محرمانه احمد شاه را ملاقات کرد و تمام اسرار و نقشه های مرا به او گفت مخصوصاً خاطر نشان کرد که سلطنت قاجاریه به همین زودی به دست رضاخان منقرض خواهد شد. احمد شاه را تحریک می نمود که برای جلوگیری از نقشه های من اقدام کند. احمد شاه در حال تعجب و حیرت فکرش به جایی نمی رسید قوام السلطنه به او تلفن کرد و گفت: اعلی حضرت شما پادشاه قانونی مملکت هستید هیچ گونه مسؤولیت قانونی ندارید و هیچ کس به شما حق اعتراض و حتی پرسش و سؤال هم نخواهد داشت. به عقیده من بایستی رضاخان را احضار کنید و موقع شرفیابی شخصاً و به دست خود به وسیله هفت تیر کوچکی که همیشه با خود دارید او را از بین

دو با من سابقه دوستی داشتند و چون موضوع اتهام را واهی و غیر منطبق با قانون می دانستم اهمیتی برای این پرونده قائل نبودم جلسه دادرسی برای روز ۲۹/۷/۵ تعیین شد. در وقت مقرر اینجانب در دادگاه حاضر و مدافعات خود را بیان داشتم به خلاصه اینکه مندرجات شماره ۲۰ روزنامه شامل توهین به خانواده سلطنتی نبوده و اگر درباره رضا شاه مطالبی درج شده بر فرض این که اهانت تلقی شود مشمول مقررات کیفری قانون مطبوعات نیست چه آنکه قانون مزبور ناظر به اشخاصی است که در قید حیات باشند چون رضا شاه بدرود حیات گفته و نوشتن حکایت تاریخی در روزنامه آن هم نقل قول و به زبان رضا شاه جرم و قابل مجازات تلقی نمی شود لذا دعوی کیفری دادستان مردود و براثت اینجانب مسلم است. دادیار دادسرا دنباله همان مندرجات اعلام جرم دادسرا بیان ادعا کرد و سرانجام دادنامه شماره ۴۱۷، ۱۹/۷/۵ محکوم به شش ماه توقیف روزنامه آتشفشان محکومیت مدیر روزنامه (ادیب رضوی) به سه ماه حبس تأدیبی و پرداخت یک هزار ریال هزینه دادرسی صادر شد در حکم مزبور چنین استدلال شده است: مطالب مقاله منتشره از قبیل جملات (بعد از کشته شدن این قلدر الخ... به مرگ طبیعی یا سگته) به نظر موهن و زننده و موجب تحقیر و تخفیف و هتک احترام و عمل منطبق با ماده ۲۱ اصلاحی قانون مطبوعات می باشد. پس از اعلام حکم به یقین دانستم دست مقتدری دست اندر کار بوده که چنین حکم فرمایشی برخلاف قانون صادر شده است. اینجانب از حکم مزبور پژوهش خواسته و ارسال پرونده را به دادگاه استان تقاضا نمودم. صدور این حکم را غیر عادی و مستند به دستور مقامات غیرمسئول می دانستم و سوءظن من متوجه به شاه و دربار بود. چه آنکه مقالات دیگری هم در روزنامه آتشفشان درباره خانواده سلطنتی با کاریکاتور درج شده بود که می توانست خشم شاه و خانواده سلطنت را برانگیزد. از

پرونده کیفری و صدور حکم فرمایشی و خلاف قانون علیه اینجنانب را به دنبال داشت. بعد از کشته شدن رزم آرا دانستم دستور توقیف روزنامه و تعقیب کیفری اینجنانب مستند به دستور او بوده است بالاخره بر اثر درخواست پژوهش اینجنانب از حکم محکومیت خود، پرونده کار به شعبه هشتم دادگاه استان تهران ارجاع و پس از تشکیل جلساتی قرارعدم صلاحیت به اعتبار شایستگی و صلاحیت دادگاه جنایی صادر و پرونده را به دادگاه جنایی تهران ارسال داشت (قرار شماره ۱۹۵۱۹-۳۰/۲/۲۱-۳۰ شعبه ۸ دادگاه استان) حاکی است که جرم انتسابی به متهم بایستی با حضور هیات منصفه در دادگاه جنایی رسیدگی شود. مطابق مقررات قانونی طرح دعوی کیفری در دادگاه جنایی موقوف براین است که قبلاً موضوع اتهام در دایره بازپرسی طرح و رسیدگی شود از این رو پرونده اتهامی اینجنانب به شعبه ۲۶ بازپرسی ارجاع وزیر نظر آقای کتابی بازپرس آن شعبه قرار گرفت. دیگر سپید رزم آرا وجود نداشت که پرونده را دنبال کنند. جریان عادی طبیعی خود را طی می کرد. اینجنانب به دفاع پرداخته و گفتم مندرجات مقاله روزنامه آتشفشان شامل توهین به خانواده سلطنتی نبوده و به علاوه مجازات مقرر در قانون مطبوعات ناظر به توهین به اشخاص زنده می باشد اگر مندرجات روزنامه توهین به رضاشاه تلقی شود چون نامبرده در قیدحیات نیست لذا موضوع اتهام مشمول مقررات قانون مطبوعات نبوده و عمل انتسابی جرم نیست. اگر مورخ مفاسد عمل پادشاهی را در تاریخ بنویسد چگونه می توان عمل او را جرم و قابل مجازات دانست. مدافعات اینجنانب مورد توجه بازپرس قرار گرفت و قرار منع تعقیب صادر و با موافقت دادرسی تهران قطعت رسید.

کارها را می کنند پدر نفت بسوزد که همه این تأثرهای مسخره و مضحک به خاطر اوست. دیدی آن دختر والا گهر کشور ما کز مسیحی پسری درس محبت آموخت شرف و شهرت و حیثیت در بساری را به یکی غمزه (ارنست علیخان) بفروخت دولت عشق بنامز که زیک عشوه دوست نتوان صرف نظر کرد و جهانی اندوخت

(ریاضی یزدی)

با همه این احوال سوءظن من نسبت به شاه و دربار سلطنتی مبنی بر اشتباه بود بلکه سپید رزم آرا مندرجات مقاله منتشره در شماره ۲۰ روزنامه آتشفشان را با وضعیت خود منطبق یافته و آن را تلقین به کشتن وی از بین بردن نقشه سلطنت تلقی نموده بود و همان روز انتشار روزنامه با عجله دستور توقیف روزنامه و تعقیب مدیر آن را داده و کارگردانهای او مندرجات روزنامه را دستاویز قرارداده به عنوان توهین به خانواده سلطنتی با یک تیر دو نشان را زده بودند. در صورتی که بین من و سپید رزم آرا مناسبات و روابط خوبی وجود داشت همان موقع انتصاب رزم آرا به سمت نخست وزیری در شماره ۲۰ روزنامه آتشفشان مورخ ۱۰ تیر ۱۳۲۹ کاریکاتور سپید رزم آرا با لباس رزم مهیابرای جنگیدن با غول مشکلات داخلی و خارجی منعکس گردیده و نوشته شده است: «دولت رزم آرا و حوادث آینده حکومت دیکتاتوری و مسأله کودتای ۱۲۱۱- اکنون ایران در وضع غیرعادی قرار گرفته و خطرناکترین موقعیت را دارد. مقاله مندرجه در شماره ۲۰ روزنامه آتشفشان بدون اطلاع از نقشه رزم آرا که سرنگون کردن سلطنت محمد رضاشاه بود تصادفاً انتشار یافته و این تصادف تشکیک

جمله مندرجات شماره ۱۰ روزنامه آتشفشان مورخ ۶ خرداد ۱۳۲۹ می باشد که تحت عنوان (دختر رضاشاه هم فدای نفت شد. . . یک روز فوزه مصری ایرانی الاصل گردید، روزی هم ونسنت هیللر آمریکایی مسلمان اصیل می شود) با کاریکاتور فاطمه پهلوی در حالی که قلبان عفو ملوکانه را می کشد و هیللر آمریکایی هم با عمامه و لباس ایرانی و علامت آمریکایی منعکس است. در قسمتی از سرمقاله چنین می نویسد: «طرز حکومت و اداره مملکت به دست رجالی مفلوک و بی شخصیت، هر انسان با اراده ای را خواهی نخواهی وادار می کند که کنج درویشی و قناعت را در عصر اتم دو دستی چسبیده این مملکت و ترقیات آن را به همین افرادی که حاضرند هرچیز خود را فدای سیاستهای اجنبی کرده و برای ادامه زمامداری خود روح و قلب خود را هم در اختیار دیگران می گذارند و اگر اینها را می بیند. . . این خارجها هم ما را خوب شناخته اند چون با احوالات ما کاملاً سابقه داشته و از فراموشی و زودگذری اولاد داریوش به خوبی مستحضرنند. همین چند روز قبل بود که اعلامیه دربار به امضای حکیم الملک (عضو سابق فراماسیون و دوست صمیمی سفارت انگلیس) در تمام کشور و در تمام دنیا مبنی بر تحریم القاب و مزایای سلطنتی از فاطمه پهلوی به علت ازدواج با آن پسر لات آسمان جل آمریکایی منتشر شد. بعضی از جراید و حتی خبرگزاریها هم اطلاع دارند که همین جوانک یعنی آقای ونسنت هیللر یک محصل فقیر و بی چیز آمریکایی است. اما چند روز نگذشت که از طرف روزنامه های وطنی خودمان که گوی چاپلوسی و تملق را از دیگران ربوده اند نوشته شد آقای هیللر پدرش فلان شخصیت آمریکایی است و صاحب کارخانه و چاه نفت و راه آهن می باشد و برایشان مانعی نداشت بنویسند و بگویند هیللر آمریکایی مالک الرقاب تمام چهل و هفت کشور آمریکا است. باز چند روزی که گذشت چون دیدند افکار عمومی به خصوص در کشورهای دیگر مسلمان از این موضوع عصبانی است دستور دادند که مقرر بدازند تا بگویند هیللر مسلمان شده. ممکن است یک لایحه ای هم به همین مجلس ایران ببرند و تصویب کنند که اصلاً ونسنت هیللر مسلمان الاصل بوده و حتی نسبتش را به یکی از ائمه اطهار برسانند. حالا چرا این

